



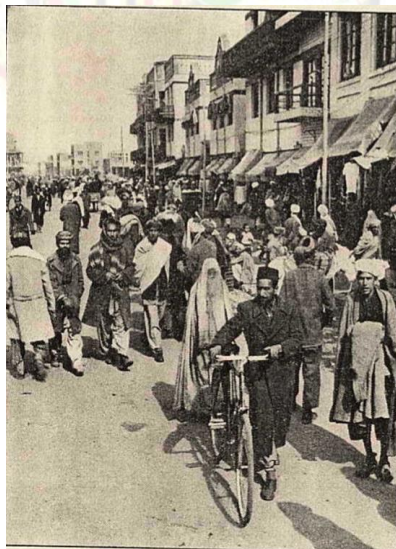
۲۰۱۹/۰۷/۱۶



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## کودتای ۲۶ سرطان، آغاز مصیبت ها!

بحران سیاسی "طولانی" اخیر افغانستان که در نیمه دوم قرن بیست آغاز یافته است، و در حقیقت، جامعه افغانستان را در قریب ۴۶ سال اخیر با مصیبت های بی پایان روبرو ساخته است، ناشی از انجام کودتا ها، در شرایط خاص بین المللی، بوده است. درین مرحله در مناسبات بین المللی، به جای رقابت های استعمار کهنه، جهان "دو قطبی" شکل یافته بود. در یکطرف "سوسیالیزم" تحت رهبری یک سیستم "یک حزبی" با شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" و در جانب دیگر "سیستم سرمایداری انحصاری" و مناسبات "نیوکولونیالیستی" با تسلط مسابقات "تسلیحاتی" (بشمول سلاح های کشتار جمعی "سه گانه"، "اتومی"، "بیولوژیکی" و "کیمیائی") قرار داشته اند. این نویسنده معتقد است، که جهان پس از "انقلاب فرانسه" دستخوش تحولات کیفی گردیده و همزمان در سایر نقاط جهان مناسبات جدید بین کشورها و مناطق برقرار گردیده است. اکثریت آنها از پیشرفت ها در همه ساحات علم و تخیک مستفید شده اند، لیکن آنچه به رقابت های "قدرت های بزرگ" رقیب ارتباط می گیرد، در رابطه با افغانستان، "اهداف دیرینه" غارتگران



Hauptstraße in Kabul: Weich, aber strategisch wichtig

(«جاده اساسی در کابل: نرم، اما از نگاه ستراتیژیک مهم»)

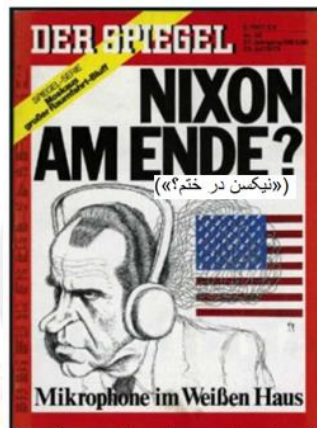
بزرگ در خطوط کلی و در سمتگیری های اساسی آنها، تغییر جهت اختیار نکرده است. وضعیت، چنان یک تصویری را بدست می دهد، که گویا ساعت آنها در رابطه با افغانستان "ساکن" مانده باشد. حال قبل از اینکه بر موضوع "کودتای ۲۶ سرطان" و وقایع بعدی روشنی انداخته شود، (این نویسنده در برابر مردم خود که در آن سالها در آلمان

مصروف تحصیل بوده است، اعتراف می کند که از حالات کشور معلومات کم داشته اما باز هم، با شخص «رهبر کودتا» و نسبت به آینده خوشبین بوده است. هیچ نوع بدبینی با شخصیت «رهبر کودتای سفید» نداشته است. تا امروز هم از سقوط خونین استقبال نکرده است. این نویسنده معتقد است، که در واقعیت امر، «رهبر کودتای سفید» یقیناً از ذخایر معلوماتی «خانواده سلطنتی» و اجداد این «پادشاهی» با دقت لازم استفاده ننموده است، که افغانستان را پس از دوره های «مدرنیزیشن» در اروپا، در یک وضعیت خطرناک، و به نقطه توجه منافع دو قدرت بزرگ رقیب، مبدل ساخته است. زمامداران می دانستند که پس از «فروپاشی» حاکمیت یا «پادشاهی» «خاندان خانخیل سدوزائی»، به ارتباط «امنیت نیم قاره هند»، «بازی بزرگ» در «آسیای میانه»، میان «حکومات هند برتانوی» با «تزارهای روس»، برای کسب برتری نفوذ در آسیای میانه، که قلمرو کشور ما، نیز در آن بازی شامل بوده، جریان داشته است. در چوکت همان «بازی بزرگ»، «تعویض» حاکمیت «امیر دوست محمد خان» با «شاه شجاع» و «اشغال افغانستان» از جانب «هند برتانوی» و بروز «جنگ اول افغان و انگلیس» عکس العملی بوده است، که از جانب «هند برتانوی» به ارتباط «استقبال و مهمانداری» نماینده «روسیه تزاری» در دربار «امیر دوست محمد خان»، نشان داده شده است. متعاقباً، «جنگ دوم افغان و انگلیس»، که از جانب «هند برتانوی» علیه «امیر شیرعلی خان» برافشاد، هم چنان انگیزه مشابه داشته است. وضعیت «حائل» یا «دولت پوشالی» سبب شد، که «امیر حبیب الله خان (سراج)» در جنگ اول جهانی کشور را از آسیب جنگ بدور نگهدارد، و در تحت نفوذ استعمار انگلیس در نیم قاره هند، به «پیشنهاد قیصر آلمان» جواب «مثبت ندهد. استقلال سیاسی افغانستان (۱۹۱۹م) در عرصه سیاست خارجی»، بعد از ختم «جنگ اول جهانی»، باز هم فضائی را ایجاد کرد که دولت «هند برتانوی» به اشکال متنوع، تلاش می ورزیده است که افغانستان نتواند، در عرصه مناسبات خارجی به چنان روابط مستقلانه خارجی قدم بردارد و روابطی داشته باشد که از جانب «هند برتانوی» غیر قابل کنترل باشد. کودتا، عملی است غیر قانونی و مردود، چه «سفید» باشد و چه «سرخ». در رابطه با حرکات «جهشی» و «انقلابی» در عرصه سیاسی از دیر زمان، خاصاً در «اروپا» اختلاف نظر وجود داشته است. صرف نظر از اینکه برای بیشتری از دانشمندان بخش «سیاسی» روشن بوده است، که «براندازی» حاکمیت ها، ساده، اما حفظ قدرت جدید، دشوار تر است. خبر «کودتای سفید»، که با این تصاویر «مونتاز» شده، پهلوئی هم در سال ۱۹۷۳م (۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش) ۴۶ سال قبل انتشار یافت، آغاز تمام مصیبت ها و منشاء رویداد های بعدی بوده است. بنابر دلایل کافی، این عمل نا سنجیده «رهبر کودتای سفید»، طوری که بعداً روشن شده است، یکی از اشتباهات تاریخی سنگینی شمرده می شود، که به «تغییر شکل سیستم مسلط سیاسی»، آنهم از طریق «کودتا» مبادرت ورزیده است. این چنین اقدام، که گویا در جهان رژیم های «پادشاهی» که سقوط داده شده اند، در تحت حاکمیت های «جمهوری» به «پیشرفت» نایل آمده اند، همچو امید مشابه در رابطه با افغانستان، بدون اینکه موقعیت تعریف شده «جیوپولیتیک» از دید قدرت های بزرگ در نظر گرفته شود، یک تصور فرضی بوده است. همچو یک زمامدار و عضو خاندان «سلطنتی»، باید می دانست، زمانی که قریب ده سال، پس از ختم «جنگ دوم جهانی»، خود عملاً در مقام با صلاحیت دولتی، با تفاهم کامل و در تحت رهبری «پادشاه»، نخست تلاش ورزید، تا برای «تقویت» «اردوی شاهی» افغانستان، اسلحه و مهمات نظامی را از «ایالات متحده» و «متحدها غربی» بدست آورد، مگر وقتی همان «حاکمیت» شرایط «مطروحه واشنگتن» را نپذیرفت، خود مبتکر و پیشنهاد کننده عقد قرارداد های لازم برای رفع همان احتیاجات با «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» (نظام «یک حزبی») بوده است، که مقام سلطنت با آن موافقت

نموده است. فقط تعقیب سیاست "عنعنوی بیطرفی" یا "نیوترالیتی" در رابطه با کشورهای بزرگ رقیب، در زمان سلطنت "محمد ظاهرشاه" بر طبق "اصول همزیستی مسالمت آمیز" صورت می پذیرفته است. آن سیاست، در عرصه بین المللی از اعتبار وزین کامل برخوردار بوده است، و قدرتهای بزرگ متخاصم، بر آن حاکمیت باور داشته اند، که از خاک افغانستان، در برابر "امنیت" آنها، خطری متوجه نمی گردیده است. در واقعیت امر همان وضعیت "حائل" یا "دولت پوشالی" در شرایط کاملاً جدید حفظ بوده است. آنچه امروز جانب ایالات متحده امریکا، ادعا دارد، که پس از وقایع ۲۰۰۱م در آنکشور و متعاقباً به اشغال این کشور متصل شده است، مشابه حالتی است، که در قرن نوزده و اوایل "قرن بیست" در پرنسیپ، برتانیه استعماری، با آن روبرو بوده است. "واشنگتن" مکرراً مدعی می شود، که نباید عمل سال "۲۰۰۱م" از خاک "افغانستان" تکرار شود. اینکه تا چه حد، به این موضوع معتقد اند، نمی توان دقیق واقف بود.

در رابطه با این وضعیت، فقط در عرصه بین المللی، در موقف "قدرت های بزرگ" تغییر رخ داده بود. بجای "برتانیه

DER SPIEGEL 30/1973



(«میکروفون ها در قصر سفید»)

استعماری" در رأس "اتحادیه غربی"، ایالات متحده امریکا، قدرت را در دست داشته است. برای "زامداران" و زعمای کشور افغان، "بخصوص رهبر کودتای سفید" باید ریشه تاریخی مسایل منطقی و جهانی، "حساسیت ها" در مورد نفوذ آنها بر افغانستان، که هر یک از قدرت ها باید متوجه بوده باشند و هم مسایل مربوط "توازن قوای بین المللی"، پس از "جنگ های اول و دوم جهانی"، واضح می بود. این "دولت پادشاهی" که در نتیجه بحران داخلی "و "بین المللی"، یک نوعی از "شاهی مطلقه" را در تحت "حاکمیت خاندان" در آورده بود، در تمام سالیان "پادشاهی ها" حتی بعد از ۱۷۴۷م، از فشارها و رقابت های قدرت های بیگانه "بزرگ" فارغ نبوده است. نفوذ و "قدرت" این "پادشاهی" را باید در وقفه های مختلف، بررسی دقیق بتوانیم.

"پادشاهی احمد شاه ابدالی" در یک قلمرو محدود تر، "شهرت امپراتوری" را بخود گرفته بود. پس از مرگ "امپراتور" که به لقب "احمد شاه بابا" یاد می گردد، در زمان "پسر و نواسگان"، به تدریج از "قدرت" و "نفوذ" آن کاسته می شد. تا زمان حیات پسر و هم در سالهای نخست "خانه جنگی ها"، این پادشاهی تا حدی از "نفوذ مستقیم" استعمار قبل از "جنگ اول جهانی" و جنگ های "اروپائی" پس از "انقلاب فرانسه"، تا حدی از استقلال سیاسی در مناسبات بین المللی، برخوردار بوده است. زمامداران باید بنابر موقعیت خاص کشور درک می نمودند، که در افغانستان موضوع در تغییر "شکل" نظام اهمیت نداشته است، بلکه هدف باید در تغییر محتوای زندگی مردم می بود.

در هر لحظه باید توجه به حساسیت های "قدرت های بزرگ" متخاصم مبذول می بود. اهمیت خاص "جیوپولیتیک" کشور، از دید قدرت های "بزرگ"، در واقعیت امر "وضعیت پوشالی" دولت، بشکلی از اشکال از نظر این قدرت های بزرگ، هنوز هم بی "اثر" نبوده و نمی باشد. "کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش" کشور را از یک حالت نسبی "ثبات" و "آرامش" بیرون آورد. قریب به دو صد سال این کشور در تأریخ آن، با "بی ثباتی" و رقابت بر سر قدرت، مواجه بوده است. فقط در "چهل سال سلطنت اخیر" در شرایط کاملاً جدید، از "آرامش نسبی" برخوردار شناخته می شود. کودتای «سفید»، بدون آنکه در برابر همه خواسته ها و نیازمندی های جامعه، بتواند، چیزی عرضه کند، طوری که در یک برنامه «رادیوئی آلمانی، به نام "نوا"» در رابطه با "اعلان جمهوری ۱۹۷۳م" گفته شده است:

«پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه در تابستان سال ۱۹۷۳م طی یک سفر در ایتالیا است، این زمانی است که در کابل پسر کاکای ایشان محمد داود خان از فرصت این ساعت استفاده نموده، به تأریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۳م علیه او به کودتا دست برده است. برای او "ریفرمی" که براه انداخته بود، کافی نبوده است. به کمک حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، حزب کمونیست افغانستان می خواهد تا کشور را کاملاً تغییر دهد. مرد قوی نو، اعلان می کند، که ازین بعد باید یک دیموکراسی مستحکم برای اکثریت مردم خدمت کند. در سالهای بعدی از آن کم دیده می شود. درست است که داود خان پادشاه نیست، اما مانند پادشاه رفتار می کند. مانند یک زمامدار مطلق العنان عمل می کند. او بر طبق آداب و اسلوب قرن ۱۸، حاکمیت را مستقر ساخته است. بر شخص خود قدرت و دولت را متمرکز ساخته در ترکیب "پرسونال"، او [رئیس دولت]، صدراعظم، وزیر خارجه و وزیر دفاع است.»

برای این نویسنده عامل اصلی "بحران" در "اسلوب" و "مطلق العنایی در رفتار و کردار"، "رهبر کودتای ۲۶ سرطان" نهفته نیست، بلکه برخلاف بسیاری از صاحب نظران، موضوع "جیوپولیتیک" و "جیوستراتژیک" این قلمرو از دید قدرتهای بزرگ خارجی مطرح بوده است. هر زمامدار این سرزمین باید می آموخت، که از همه اولتر باید، در دید هیچ یکی ازین قدرت ها، حس بی اعتمادی، راه نیابد. چنین یک اعتماد متفاوت از تمام دوران های قبلی، در دوره "سلطنت اخیر" تهدابگذاری و تحکیم یافته بود.

ضرب المثل معروف آلمانی می فهماند که: «سگ های خوابیده را نباید بیدار ساخت!» با کودتای "۲۶ سرطان" عملاً چنین قدم نا سنجیده برداشته شده است. مسئله بر سر این نیست، که "رهبر آن" در جامعه از چه شهرت، نفوذ، رفتار و کردار انسانی برخوردار بوده است. به کرامت و شخصیت هر انسان احترام صورت می گیرد، اما اگر یک عمل آگاهانه و یا نا آگاهانه صورت می گیرد، باز هم حتماً عواقب می داشته باشد. عواقب با زندگی انسان ها مرتبط می گردد، که درک آن ضروری است.

در جامعه عنعنوی ما هم چنان حکایت می شود که یک پسر مصروف سازماندهی مراسم تدفین "پدر مقتولش" بود. کسی از او می پرسید که پدرش را "سواره" کشته است و یا "پیاده". او به جواب می گوید: "حال پدرم مرده، برایم



«ظاهر پادشاه سقوط یافته، داوود رهبر کودتا: سیم با مسکو»

بی تفاوت است که سواره کشته است و یا پیاده».



Das Foto wurde am 17. Juli 1973 in Neapel aufgenommen: Es zeigt Shah Mohammed Zahir von Afghanistan (rechts) nach seinem Sturz.

« این تصویر بتاريخ ۱۷ جولای ۱۹۷۳م در "نپل" (Neapel) اخذ شده است.»

شاه افغانستان محمد ظاهر شاه (سمت راست) را پس از سقوط نشان می دهد.»

«**آخرین دیدار**»، عنوان گزارش منتشره "شپیگل"، چاپ آلمان، بوده است که ۴۶ سال قبل در شماره ۳۰ سال ۱۹۷۳م در رابطه با افغانستان، در صفحه ۵۹ آن مجله نشر شده است. این مطلب، که درست به تاریخ ۲۳/۰۷/۱۹۷۳، با این تصاویر، شش روز بعد از وقوع "حادثه"، "کودتای سفید"، و "سقوط سلطنت چهل ساله" با اعلان جمهوری" در کابل، که به نام "کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش" معروف است، نشر شده است. این کودتا را بدون "خونریزی" نیز تعریف کردند، در حالی که به حاکمیت "پادشاهی" قریب دو صد سال مسمی به سلطنت های "درانی"، نقطه پایان گذاشت، در عین حال با "سقوط سلطنت چهل ساله" محمد ظاهر شاه" پسر کاکا و برادر خانم رهبر "کودتا" در شرایط نهایت پیچیده جهانی منجر گردید. در آن دهه در مناسبات بین المللی، باز هم "فضای جنگ سرد" بین دو قدرت "متخاصم" جهانی، چون اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا باید کاملاً بی اثر نبوده باشد. در پشتی مجله، اصلاً تصویری از "نیکسن" و موضوع "میکروفون ها در قصر سفید" و سؤال اینکه "نیکسن در ختم است؟" نشر شده بود.

ازین وضعیت می توان هم چنان انتباه حاصل نمود، که برای این مجله، «کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش»، باید موضوع داخلی و معمولی مانند سایر «کودتاها» در جهان، تلقی شده باشد. هم چنان تصور شده می تواند، که ممکن اکثریت خوانندگان در آن روزها، این گزارش را نخوانده باشند و یا شاید هم پیش بین نبوده باشند، که چه مصیبت های پی در پی برین وطن خواهد آمد. البته در روزهای سقوط، در برخی از روزنامه ها، اخبار مختصر، بدست نشر سپرده شده بود. نویسنده این مطلب در آنزمان، در "یونورستی فریدریش و یلهلم" در شهر "بن" آلمان، پایتخت "جمهوری فیدرالمان" مصروف تحصیل بوده است، بیاد دارد که نشرات "شپرینگر" در باره رهبر کودتا، نوشت که:

**«سیگریٹ "ال ام" امریکانی را با گوگرد روسی روشن می سازد.»** در سطرهای قبل از "گزارش"، هیأت تحریر هفته نامه "شپیگل" در متن خلص خبر چنین نوشته شده است:

**« کشور بایر در هندوکش جمهوری شد. رهبر کودتا داود (Daud) به عنوان متحد "کریمن" علیه چین صدق می کند.»**

به تعقیب این "کودتای سفید"، و تبلیغات به "ظاهر چپ" و بخصوص اینکه در برخی از منابع لقب "شهزاده سرخ" را به وی مهر زده اند، حلقات "بنیادگرای اسلامی" مدت کوتاهی بعد از «کودتای سفید»، دست به کودتای "نافرجام" زدند که از آن روز ها، ببعد "رهبران آنها" به پاکستان متواری شده اند و مراکز فعالیت های مسلحانه آنها را علیه "رژیم جمهوری" ایجاد نمودند. وقتی، قریب پنج سال بعد کودتای "خونین" براه می افتد و به تعقیب آن "رژیم کودتا" با جانب "شوروی" قراردادی را به امضاء می رساند، وضعیتی بوجود می آید، که بار دیگر، مشی "بی طرفی" و "حائل" بودن این سزمین، بین قدرت های متخاصم، صدمه می بیند و بحران در عمق و وسعت از کنترل خارج گردیده است. در وقوع حوادث "چهل ساله" این بحران، همه ما درین سنین شاهد بوده ایم. واقعیت اینست که همین موقعیت "جیوستراتیژیک" افغانستان، باید برای همه حلقات سیاسی، مفهوم می بود. بار دیگر تکرار می گردد، که مسئله بر سر این نبوده است، که در افغانستان، چه سیستم سیاسی در "شکل" برقرار باشد. در سرنوشت افغانستان، رقابت قدرت های بزرگ، ازین "قلمرو" می خواست و حال هم می خواهد، که علیه منافع این قدرت های بزرگ یک جانبه عمل نشود. این بی ثباتی و برهم خوردن وضعیت مطلوب در دوره سلطنت اخیر، با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش آغاز یافته است، که به تدریج کشور، به صحنه تطبیق نقشه های قدرت های مختلف منطقوی و جهانی سوق داده شده است. تأریخ قریب پنج دهه کشور نیازمند، بررسی علمی بیطرفانه است.



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

کودتای ۲۶ سرطان، آغاز مصیبت ها!  
[Yusufi\\_akbar\\_۶۴\\_kudetai\\_۲۶\\_saratan\\_aghaz\\_musebatha.pdf](#)